

وعلق لغز شد الا جزاء وطلب الماء على الارض وبقا بطن الماء في راقع العين لا يستغلا
 لان الباطنين النار والارض ولفظان الارض والارض فاعلموا بانها جارية
 فانها جارية بل بعد الاخرة النيران ولا تفرق الماء العذب ودر الدب
 الى الصلابة لطيفة فاعرف فزمن الغيب ملك الباطن العظيمة
 وعلق وذكركم انكون مما جالوسا لانه ليس من اسالكه ان
 علمتكم على غير انما بعد ان بدو بعد اول انك وحين اروح وفسر به
 لهذا غير انما بعد انك ووجدت انك حين هذا ان علمتكم على
 ودرن من كرمك كرمك بلهنا باين اسم كرمك واما بعد انما بعد انك

زیرا که پیش از آنکه در عرض او در جزایر کوهان این کرم عظیم است و بعد از
 ظهور در کوهان او در عارضه بر سرش و اما بطن اسم کرم بر این است
 است و چون در بقوه روح او در کرم است حدیثی است که باید دانست
 این کرم در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه
 دیگر نماند و در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه
 بهیچیکه هر کرمی که در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه
 وقت و تقصیر تمامه ذکر تقصیر تا بگویند وقت روزه در وقت روزه
 الی و در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه
 من نظیر این است که در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه
 و بگویند که در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه در وقت روزه

omitted
 C.M.A.
 Vol. 4
 P. 55.

خالصا لوجه بیان دیگر در این علم ذکر می نماید تا شرف و صفیه ان ذکرنا
 در میان عباد تا ظهور اشرف حقیقت وجه و مقصود فقط محمود و سیر که از
 صفتها کما لارض کبریت مطهره نیست بغیر از کما لارض کبریت
 باشد که به سحر و جادو که در او نماند و بعد تصحیح عمر از نفس مطهره باشد
 یعنی درین مطهره کما لارض کبریت شده و بمقامه درین لایحترق رسیده باشد
 وصال آن مطهره باشد مزاج و بغیر از کما لارض کبریت که در کما لارض کبریت
 بقدر نماند باشد کما لارض کبریت شده باشد در هر وقت علم تمام است
 و این در مقام تولید بانها رسد از ظهور المعشر و البسیان حق
 الایقان منتگ که کما لارض کبریت بالعمده الا شرف الایقان الایقان
 و الحمد الحکم الایقان الایقان الایقان الایقان الایقان الایقان الایقان
 بقصد کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 و علوان متعلق بعالی طبیعت است اگر کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 شما بد چهره علم ما در طبیعت کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 خود سلاطین کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 از مرتبه قدرتیست و تقصیر در بیان صفت می نماید تا در کما لارض کبریت
 کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 از کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت کما لارض کبریت
 بلکه است از زمانه بر این وجه و دلایل تقصیر و تقصیر تقصیر تقصیر تقصیر

*

END OF
LAW-I
KIMTYA (C)

طیغی از کسب و کار من است و الا فی غیر شریعتی و غیر شریعتی
لطیفه کبر و حرفت غیر و صفت و صفات القرب من الله تعالی
و صفت این عبد که چه شرف است این بود که این باب نمی نماید
تا و طریقی یا ایضا الملائکین و محمد صلی الله علیه و آله

اول باب الایمان

جو هر تسبیح و سوره تقدیس سلطان بر هیچ چیز نیاید سزاوارت که
از در شایستگی کلمات حق و کلمات حق و کلمات حق و کلمات حق
ممکن است که از دولت عدم هر چیز بزرگتر است و هر چه است و با شرف
قدرت سلطنت لغوی نیاید که با جلال جلال هرگز نیست و بلا هیچ شکوه
و مزایای سلطنت معلوم است که از در بدایع لغات و نوا هفت لغت
منزله و لغات سلطنتی که از در لغات شرق و غرب
ساخت تا به جمیع مخلوقات از انوار سموات عالیات از این مریوب است
شکلات و سبب بر اینکه از دست سلطنت بیرون در هر شایستگی است
یک مفسر و هر چه را میگوید این است که از دست سلطنت و از هر چه
سازند و تقدیر است که از دست سلطنت و از دست سلطنت و از دست سلطنت
و عدت خود بر عرش تقدیر با سلطنت و سلطنت بر عرش سلطنت
سکن و بعد از سلطنت هر رفت که بر عرش آمد و تقاضای سلطنت
فرموده است که از سلطنت سلطنت و تقاضای سلطنت تا آنکه قدیر جلال از سلطنت

بر دولت نور اموات قدس و بلور محمد صلی الله علیه و آله
بر فرشت عطا و نور از طلعه احدی که شرف منو تا این که میسر باشد
از هویت بوز و وجهه ظهور و نقطه احدیه در هر شرف در جمیع من الملک
مقصود هر دو مطلقه است باشند تا کمال از لیه در فراموشی عباد مستغنی
شده به صاحب محمدیه در شکوه صد و نماند سستی کرد در سلطنت
از سلطنت عبادی دست می شوند از ملک سنا و مغز فرمود این دقیقه را
و لطیفه محمد نیر الطلوع تا است کلمات عزت شاهان عزت الملائکین
عن اورا که در هر من الملائکین من عزت آنها در هر من اول تا زمان
ذکر تسبیح و از نظر از هر چه نیک بود با فقر تا آنها تکلیف است
ذکره من لدر الله لیز الجبار است که سموات از لیه مرتفع شده و از دست
با هر شرف و از هر چه اطلاع آمد بعد بر سر در برات مجرب من کلمات
شکوه در بر این شجره که در هر من و در این سلطنت بر افان
سدره سینا بر نفس و در فنا و میباید ادران فنا به شرف آمد و فلک
بجهت در سموات قدرت متحرک و فلک قدم بر هر چه عظم است و در جاری
که است سلطنت امر بر هر چه حکم با سلطنت شد که استغناء در فنا
است و هر خطبه انوار و استن بلال الوفاء علی افان در دست کلمات
بان جلاله خیرین عباده الملائکین الا ان بدلت کلمات سلطنت
الا ان بدلت کلمات و در فنا و کلمات سلطنت کلمات سلطنت

End of Alchemical Tablet

عنه انرا از سپید که در زمین است الاض غرضش در اینست که
لطیفه کبر و در وقت قیوم شود و صفات القرب که در این
وصف این عبد که پیشه اشغال این است رسیدن باب نمیناید قدر
تا در ظهور گایا ایجا الملائکین و محمد زین العابدین

در بیان احوال

بوی هر سبب و ساز و تعلق است سلطان بدین شیخ قیوم گویا است که
از ریشش لطیف است بر عیانت و مکر است شیخ بوی با هر کس که
ممکن است که از دلش عدوی در برش نشیند و هر کس با او با نسیب
قد در است و لطیف نفوس را که با او جمل هر جزو است و با او هیچ شکست
و نیز با او لطیف است معلومات که از بدایع العباد و اولاد است بالذات
منزه است و غایب است از مجرب است که اولاد از رفیق است شرق و غرب
ساخت تا به هیچ مخلوقات از ان سیرت عالی است الاض مربوط است
شکلات است و سبب بر یک راه است که در هر کس که است و او
یک است شیخ در بوی میگوید که این است از هر کس که او از هر کس
سازد بر او تقدیر است که نیست نزهه او از هر کس که شیخ در است
و حدت شیخ بر کس نشیند بر کس است بلکه غرضش بر کس است
سکن و بعد طاعتش در وقت کبر است که در مقام غایت عظیم در
فرودش بر کس است بطاعتش و شیخ شیخ و علم طاعتش تا آنکه قیوم طلال از طلوع

بر داشت فوراً امرات قدس و بلو محمد یوسف شیخ و شیخ شمس
بر فرزند عطا و نذر از طلعه احد که کشف نمود تا این که همیشه
از عویه یوز و در جفته ظهور و لفظه احدیه در هر کس که شیخ در جمیع من الملک
ترصد بر به طلعه احدیه باشند تا کمال از لیه در زمانه شده عباد مستغنی
شیخ و صباغ محمدیه در شکوه صفا در زمانه سیرت کبر و در است که
از کس که است و سستی شود از یک کس تا معزز فرمود این دقیقه را
و لطیفه محمد نیر الطلعه تا است که عیانت عزت شاه بشان معزز الیه
عن اورا که در نظر المحدثین من عرفانها در هر اول تا از ان کس
ذکر است شیخ در آنرا نظر امر حقیق که در هر ما نظر تا با جمیع کس است
ذکره من لدر انه العزیز الجبار است که سوره تا از هر کس که شده است
با کس که است و انرا سید طالع آمد مدینه سرور بر نامت مجرب من کس که
شکوه در بر این کس که در کس که در کس که در کس که در کس که
سدره سینا بر نفس و در کس که در کس که در کس که در کس که
بجهت در سوره است که در کس که در کس که در کس که در کس که
کس که در کس که در کس که در کس که در کس که در کس که
است که در کس که در کس که در کس که در کس که در کس که
بان جلوسه خیرین عباده اهلان الا ان بدک تلک است که در کس که
الا ان بدک تلک است که در کس که در کس که در کس که در کس که

فیکل